

کربلا سیر عشق الہی

اصغر طاہر زادہ

فهرست

- ۳ کربلا؛ مکتب عشق
- ۴ چطوری به تبعیت محض از خدا برسیم؟
- ۵ دنیا؛ صحنه امتحان
- ۶ کربلا؛ ظهور عشق عمیق بنده‌های ناب به خدا
- ۸ عشق؛ شرط موفقیت در امتحان‌های بزرگ
- ۹ عشق؛ الفبای کربلا
- ۱۰ چطوری عاشق شویم؟
- ۱۱ قدرت عشق
- ۱۴ حسین؛ دریچه محبت به حق
- ۱۵ عشق نهایی به حق؛ باعث عشق به هدایت خلق
- ۲۰ چرا خون به جای وعظ؟
- ۲۱ «هُلِّ مِنْ نَاصِرٍ يُنْصِرُنِي» یعنی چه؟
- ۲۲ اضمحلال امیان غیر دینی؛ لازمه حسینی شدن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کربلا؛ مکتب عشق

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

سلام خداوندی بر امامی که دریچه رحمت الهی شد. و عاجزانه از خدا تقاضا داریم این زیارت روحانی ما از مقام عظمای امام حسین را هرگز متوقف نکند؛ که «وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ». أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

گفت:

خُذْكَ آن قماربازی که باخت هر چه بودش و نماند هیچش الا هوس قمار دیگر از این طلوع عشق حسینی عَلَيْهِ السَّلَامُ در معرکه بندگی الهی، برای همه عزیزان امید بهره برداری دارم.

همینقدر سر بسته بدانید که بحثهای معرفتی و معرفه الله، اصلاً جنس خداوند (اگر بتوانیم جنسی برایش مطرح کنیم)، آنچنان است که شعله محبت در قلب ایجاد می کند، اصلاً خدا آنچنان است که نسبت به خودش عشق برانگیز است. و جنس عشق هم آنچنان است که عاشق را از ثبات و بقا، به بی قراری می کشاند. و هر چه معرفت به حق در جهت صحیح باشد،

حتماً عشق به حق در قلب پیدامی شود. و هر چه معرفت را ادامه بدهیم، عشق به حق آهسته آهسته جای خودش را بازمی کند و جنس عاشق تبعیت محض از معشوق می شود، و بقایش هم به فنای در این تبعیت است. و تا جایی این محبت به خدا در بین قلب بنده جلو می رود که کارهایی را که بخواهد بکند اما به طور طبیعی محال بود بتواند بکند، برایش عملی می شود. این را إن شاء الله در جای دیگری بحث می کنیم، چون ما معتقدیم کربلا را هیچ واژه‌های تفسیر نمی کند الا محض محبت به حق، اصلاً مکتبش مکتب فوران محبت به حق است.

محبت بی معرفت هم محال است. پس شاید این جلسات معرفت الهی در واقع قلب را آماده کند که آهسته آهسته این شعله بلند شود، و إن شاء الله هم کربلا برای ما درست تفسیر بشود و هم کارهایی که خیلی دلمان می خواهد بکنیم و نمی توانیم بکنیم را بتوانیم بکنیم؛ همه دلشان می خواهد در مقابل یزید تکه تکه هم که شوند همه توجه شان به حق باشد، این اوج عظیم یک نمایش بندگی محض است، کار مشکلی هم است.

چطوری به تبعیت محض از خدا برسیم؟

از خودمان باید پرسیم: پایه این خانه کجا گذاشته شده است؟ این عشق چطوری در هیزم دل خانه کرده است که کار تا این جا پیش رفته است؟ اگر مطمئن شدید غیر محبت به حق، هیچ مقامی و هیچ حالتی نمی تواند کربلا ایجاد کند، آنوقت سؤال بعدی این است که اگر نهایت انسان توجه به اباعبدالله است، ما چطوری هیزم خانه دلمان را آماده کنیم که این عشق

فناى به حق و پذيرش فرمان حق به طور مطلق، در اين خانه شعله بکشد؟ با معرفت به ابوعبدالله مى رسيم؛ با خوب ابوعبدالله را فهميدن به معرفت الهى مى رسيم. فهميدن خداست که شايستگى ما را در اين که تمام وجودمان را در پذيرش محض قرار بدهيم، ممکن مى سازد. خب اين معرفت به حق، تأمل مى خواهد، مقابله با تبلى هاى عقل نظرى يا همان جهل مى خواهد.

دنيا؛ صحنه امتحان

داستان کربلا اينقدر ابعاد دارد که دريادلى مى خواهد تا اين دريائى معارف را انسان بتواند کمى درک کند. امام در شب عاشورا يک معنائى از زندگى را مطرح مى کنند، و من فکرمى کنم اين معنائى که امام مطرح مى فرمايند، مبانى خيلى محکمی است براى نهضت خود حضرت.

اين آيه از سوره آل عمران را همه تان شنيده ايد، راوى مى گويد: از پشت خيمه ها ديديم که قرائت امام اين آيه است. اصل آيه را مى خوانم، دقت بفرماييد، ببينم بعد ماجرا چى شد؛ *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ*، «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُملِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا». حضرت دارد زمزمه مى کند که کفار اين فرصتى که به آنها داده شده است را فرصت خيبرى براى خود نگيرند، اين يک. بعد مى فرمايد که هيچ وقت نمى شود هيچ مؤمنى بدون امتحان در زير اين آسمان و بر روى اين زمين رها بشود. بناى خدا آن است که بر اساس برنامه اى خبيث را از طيب جدا کند. يعنى امام صحنه کربلا را صحنه ظهور يک امتحان درخشان مشخصى مى داند که کفار بد امتحان داده اند و امام بنادارد که به بهترين شکل امتحان بدهد.

شب عاشورا دارد می فرماید کفار اینجوری حساب نکنند که این صحنه صحنه‌ای است که فرصتها را غنیمت بیندارند و فکر کنند از صحنه‌ای رها شده‌اند، بلکه در یک سازمان منسجمی به نام امتحان، امتحان می دهند.

من خواهش این است که دقت کنید امام از چه زاویه‌ای دارد صحنه را می‌نگرد، آنوقت حرکت امام در رابطه با این مبنا را، به اصطلاح این استراتژی را نگاه کنید. همه حرکات و سکنات امام، اضطراب خوب امتحان دادن است و همه لأبالی‌گری‌های دشمنش این است که اصلاً نمی‌فهمد در صحنه امتحان واقع است. این، یک. یعنی اگر این حل بشود که همه ما بدون استثنا در صحنه حیات زیر پرچم امتحان باید خود را بیازماییم، سؤال می‌شود که اگر امام حسین علیه السلام به بهترین شکل امتحان داد، این روش به بهترین شکل امتحان دادن چیست؟ این، مرحله دوم بحث است.

کربلا؛ ظهور عشق عمیق بنده‌های ناب به خدا

ما در روایات خودمان، مثلاً در بحار جلد ۴۱ صفحه ۳۹۵ دو تا روایت داریم که این روایتها روش خوب امتحان دادن صحابه و امام در کربلا را روشن می‌کند. تاریخ می‌گوید که حضرت امیرالمؤمنین در جنگ صفین از این منطقه‌ای که امروز به آن کربلا می‌گوییم، ردمی شدند. می‌گویند یک مرتبه حضرت از یک مایلی یا دو مایلی قبل از این که به آن منطقه برسند، شروع کردند گریه کردن. «فَقَالَ قَتِلَ فِيهَا مِثْنَا نَبِيٍّ وَ مِثْنَا سِبْطِ نَبِيٍّ كُلُّهُمْ شُهَدَاءُ»؛ شروع کردند گریه کردن و فرمودند که صد پیامبر و دو یست

فرزند پیامبر اینجا کشته شده‌اند و همه‌شان شهیدند. در روایت دیگری دارد: «هَهُنَا مُنَاخُ دَمَارِهِمْ»؛ اینجا است که خونهایشان می‌ریزد. بعد می‌فرماید که «هَهُنَا مُنَاخُ رُكَّابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ». امیرالمؤمنین در جنگ صفین دارد اشاره می‌کند؛ می‌گوید اینجا پیاده می‌شوند اینجا از اسب می‌افتند اینجا خونهایشان ریخته می‌شود، و همه‌شان هم شهیدند.

عرضم این است که ما لغت «عشق» را در روایتهایمان بسیار کم داریم. علتش هم این است که یک چیزی است بالاتر از این حرفها، بالاتر از محبت است. ائمه این لغت را خیلی کم به کار می‌برده‌اند، چون کسی نبوده است که بشود مصداق عشق را برایش مطرح کرد. این روایت هم از روایات بسیار قلیلی است که می‌بینید اصحاب کربلا را به عنوان عشاق می‌خواند، اینجور بگویم: از قلیل روایاتی که در آن بحث از عشق و عشاق می‌شود، این روایت است آن هم راجع به اصحاب کربلا.

می‌فرماید که «هَهُنَا مُنَاخُ رُكَّابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» اینجا محل قتل عشاق است. از اینجا می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که کربلا یک رمز و رازی دارد؛ عزیزان! فقط یک طرف کربلا، آن جنایت‌جویان است. خدا شهیدمطهری را رحمت کند، می‌فرماید که مواظب باشید این دو چهره کربلا را یک چهره‌ای نبینید؛ جنایت و خیانت و رذالت فقط یک چهره‌اش است، که متأسفانه بیشتر هم این طرفش دیده می‌شود. البته حق است؛ باید این طرفش هم دیده بشود، ولی گفت که:

گوش دل را یک نفس این سو بدار تا بگویم با تو از اسرار یار

یک طرف دیگر، خودِ اصحاب کربلایند. شما در فرمایشات ائمه طرف نورانی کربلا را زیاد می‌بینید. در فرمایشات ائمه بیشتر عظمت اصحاب کربلا مطرح است، خبائث خثیان کربلا نباید ذهن ما را آنقدر اشغال کند که از عظمت اصحاب کربلا غفلت بشود. شما در همین روایت هم می‌بینید؛ امام می‌فرماید که اینجا محل جریان خون عشاقی است که در آینده شهید می‌شوند. عرض من این است که کربلا صحنه ظهور عشق عمیق بنده‌های ناب است به خدا. و این معنی عشق و عاشقی در کربلا، نباید از بین برود.

عشق؛ شرط موفقیت در امتحان‌های بزرگ

ما سؤالمان از اهل کربلا از اصحاب اباعبدالله این است که شما ای بزرگ انسانها! از چه چشمه‌ای نوشیدید که از شما این همه عظمت و دلدادگی و بزرگی به این راحتی بروز کرد؟ شما می‌بینید، ما قرآن داریم کتاب دیگر هم داریم، اگر صد هزار کتاب که هر کدام حجمش صد هزار برابر قرآن باشد را جمع کنیم، به اندازه آن حقایقی که در این کتاب جمع است مطلب نداریم. چی شده است که این همه حقیقت یک مرتبه در یک کتاب جمع شده است؟ این معجزه است. حالا سؤال ما از اصحاب کربلا همین است؛ شما از چه چشمه‌ای نوشیدید که این همه عظمت برای خودتان و برای بشریت آفریدید؟ حرف من امروز رو همین مانده است. امام می‌فرماید که راه امتحان را ما از طریق عشق پیمودیم. در شب عاشورا فرمود: این صحنه، صحنه امتحانی است که ما بناداریم به بهترین

شکل این امتحان را محقق کنیم. امیرالمؤمنین می فرماید که اینها از مسیر عشق سیر کردند که به خوبی این همه امتحان دادند. عشق یعنی چه؟ یعنی ای انسانها! شما در جان خودتان یک گرایش بزرگی نسبت به حق دارید، راه بندگی را اگر از طریق عشق حسینی طی کنید هم به سرعت می روید و هم به نتایج وسیع تری می رسید.

عشق؛ الفبای کربلا

همه ما در راه بندگی داریم قدم می زنیم، اصلاً برای بندگی روی این زمین آمده ایم؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». ای امام حسین! چطوری این بندگی را انجام دادی که این همه برای خودت و برای بقیه پربرت بود؟! چطوری برای خودش؟ پیامبر می فرماید که «حُسَيْنٌ مَنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»؛ یعنی این دین از حسین سیراب می شود. چطوری برای بقیه؟ در خبر داریم که محبت به امام حسین انسان را نجات می دهد، یعنی همانجور که محبت به خدا نجات می دهد. یک عظمت، خود امام حسین دارد یک کمک هم به ما می کند که در راه بندگی نمایم. راه عشق یهنی چی؟ یعنی یک گرایش عظیمی در جان من و شما هست، حسین می خواهد به ما یاددهد که چطوری بندگی کنیم تا در این بندگی به نتایج عالی برسیم.

به قول آن آقا: اگر پذیرفتی که راه کربلا و مسیر اصحاب کربلا، مسیر محبت است و عشق، نه مسیر عقل عادی، آنوقت شروعش برایت آسان می شود. آنهایی که به امام حسین گفتند: «نرو، کشته می شوی. نرو

کربلا، شکست می خوری.»، هیچ کدامشان از نظر پیش بینی اشتباه نکردند و امام حسین هم نگفت که شما بیخود می گوید، امام حسین حرفش این بود: آنچه که شما شکست می دانید، من شکست نمی دانم. آنها گفتند: «کشته می شوی»، امام حسین نگفت: «کشته نمی شوم»، یک الفبایی بلندتر از بینش ابن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در صحنه است. اینها همه گفتند: «آقا! ما مطمئنیم کشته می شوی»، و امام هم نگفت: «کشته نمی شوم». امام یک الفبایی را می شناسد که آن غیر این است که اینها می گویند. چون من می خواهم مطلبم را ان شاء الله امروز بگویم، از این موضوع زود می گذرم.^۱

چطوری عاشق شویم؟

حال سؤال این است که چطوری می شود این عشق حسینی را در جانمان ایجاد کنیم؟ ببینید: یک قاعده است؛ این قاعده این است که هرچه آهسته آهسته بتوانیم میل خودمان را بازنشسته کنیم و میل الهی را نشسته کنیم، آهسته آهسته «میل به نفس» می شود «میل به حق»، و ان شاء الله همین ظهور فوران محبت به حق می شود. ما امروز بناداریم که این مسأله را حل کنیم که چه کار کنیم تا در صحنه های امتحان ان شاء الله به سرعت و همه جانبه امتحان بدهیم.

۱ - برای توضیح مفصل تر می توانید به جزوه «نتایج نهضت کربلا در سطوح مختلف تحلیل»

قدرت عشق

من یک مثال می‌زنم. حتماً می‌دانید که ما در روایت داریم امیرالمؤمنین هر شب هزار رکعت نماز می‌خواندند. شما دیده‌اید که وقتی در شبهای قدر بناست ما صد رکعت نماز بخوانیم، چقدر فشار می‌آید خسته‌می‌شویم کسل‌می‌شویم! مرحوم علامه‌امینی یکی از عاشقان امیرالمؤمنین است، «الغدیر» را بر اساس عشق نوشته‌است نه بر اساس علم، نمی‌شده‌است بر اساس علم چنین کاری بکند. اهل سنت اشکال کردند که «آقا مگر می‌شود یک شب هزار رکعت نماز بخوانی؟!»، گفت: بیاید بنشینید من می‌خوانم، ببینید. آنهایی که ناظر این صحنه بودند، دیدند. آن چیزی که علامه‌امینی را وامی‌دارد از سر شب تا صبح هزار رکعت نماز بخواند و اصلاً چیزی به نام خستگی در شخصیت ایشان دیده‌نشود و دم صبح هم سرحال‌تر و بانشاط‌تر باشد، یک محبت به امیرالمؤمنین است. این چیزی است که حالا ان شاء الله در کربلا می‌خواهم بگویم.

ظهور عشق در صحنه جان انسان است که هم کارهای بزرگ را ممکن می‌کند و هم آدم را باثمر می‌کند. اگر بچه سیزده چهارده ساله‌ای به نام قاسم سی و چند نفر را می‌کشد، شما اصلاً تعجب نکنید. ممکن است از خودتان سؤال کنید که «مگر این بچه چقدر زور دارد؟!»، این بچه به‌طور عادی ممکن است که با یکی هم نتواند کشتی بگیرد. باید کربلا را بشناسید تا ان شاء الله امروز «کُلُّ یَوْمٍ عاشُوراً وَ کُلُّ اَرْضٍ کَرْبَلاً» معنی پیدا کند، همین‌طور که پیدا کرده‌است. و اگر گفتند: «علی اکبر بیش از چهل نفر آدم

می‌کشد» و اگر گفتند: «بعضی از اصحاب کربلا بیش از صد نفر را می‌کشند»، هیچ ابانکنید. این، ظهور یک قدرتی است به نام عشق. شما خودتان می‌دانید حالا من یک طرف ساده‌اش را می‌گویم؛ همانطور که می‌دانید، شتر از هدی و نی خیلی خوشش می‌آید. در تاریخ داریم که یک غلامی خیلی خوب هدی می‌خواند و نی می‌زد. به او گفتند که این شترها را به فلان منزل ببر. ده‌دوازده روز طول می‌کشیده‌است، یک‌روزه می‌بردشان. بعد هم شترها همه‌شان می‌نشینند و می‌میرند. این نمونه‌ای از قدرت میلی غیر میل مادی است. حالا در شتر بحث عشق نیست، ولی یک میلی است غیر میل به علف. ما در انسانها این میل بزرگ و برین را به نام عشق داریم، این یک. و در کربلا این عشق ظهور عجیبی دارد، این دو.

همین جا عرض کنم؛ عمر سعد یک کسی را به خدمت گرفته بود که صحنه‌های عاشورا را بنویسد، کاتب عمر سعد می‌نویسد: هر چه به عاشورا، به عصر عاشورا نزدیک می‌شدیم، چهره اصحاب امام حسین و خود امام حسین خیلی برآق می‌شد (ترجمه کرده‌اند گلناری می‌شد) خیلی بانشاط می‌شد. می‌گوید که من بعد از چند نفر وارد قتلگاه شدم، یعنی چند نفر وارد قتلگاه شده بودند بعد من رفتم، حسین بن علی هم شهید شده بود، اما اینقدر نشاط در چهره حسین بن علی پیدا بود که جلب توجه کرد. خیلی حرف است؛ می‌گوید با وجود آن غوغا و تکه‌تکه شدن و خون‌ها، نشاط و شادابی چهره حسین بن علی شهید شده جلب توجه کرد!

عرض من اینجاست که علی اکبر صدویست نفر و قاسم چهارده ساله ۳۲ نفر را با نیروی عشق الهی می کشد، چه نتیجه ای می خواهم بگیرم؟ سریع هم می خواهم نتیجه بگیرم، می خواهم نتیجه بگیرم آن عشق الهی اگر در صحنه آمد و اگر دینداران توانستند از عشق الهی بهره بگیرند، آن وقت است که دینداری شان همه جانبه و حقیقی می شود. راوی می گوید که «لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ»؛ ما اصلاً ندیدیم اینها درد آهنهایی که به بدنشان فرومی رود را حس کنند چرا که داریم: «الْمَحَبَّةُ نَارٌ تَحْرُقُ مَا سِوَى الْمَحْبُوبِ»؛ محبت آتشی است که غیر محبوب را می سوزاند.

شما گاهی دیده اید، همه مان مشکل داریم؛ دغدغه داریم که مثلاً «نماز شب را با این خستگی چطور می بخوانیم؟». همانطور که شما می دانید؛ از عصر عاشورا وقتی آن بی رحم ها به خیمه ها حمله کردند و بچه ها پریشان شدند و در به در شدند، حضرت زینب تا نزدیکی های نصف شب دارد بچه ها را از صحرا جمع می کند. من نمی دانم کی می خوابد، همینطور که من نمی دانم امام دیشب چقدر خوابید (چون تاریخ چیز عجیبی می گوید، خیلی عجیب است! اصلاً نمی خواهیم واردش شویم). همینقدر داشته باشید که این زینب کبری یک شبی که مثل امشب در پیش است، چقدر خوابید؟! حالا این چه انتظاری است که اصحاب کربلا هم از دارند! نصف شب امام سجاد بلند می شوند می بینند حضرت زینب نشسته نماز می خوانند، بعد اینجا عجیب است؛ حضرت سجاد اعتراض دارد که: ای عمّه! من باورم نمی آمد شما از این حادثه اینقدر ضعیف بشوید که نشسته نماز بخوانید، یعنی چی؟ یعنی آن عشق کربلایی که باید در صحنه

حرکات و سکانات کربلائیان باشد، بالاتر از آن است که زینب با آن همه سختی نشسته نماز بخواند. حالا سؤال این است که این عشق کجا هست؟ بعد به عمر سعد می گویند: «تو جطوری اینها را کشتی؟!»، می گوید: شما چی می گویند؟ اینها یک عده قلیلی بودند که اگر ما متوقف می شدیم، همه مان را تکه تکه می کردند؛ «لُبْسَ الْقُلُوبِ عَلَي الدُّرُوعِ» اینها قلبهایشان را روی نیزه هایشان پوشیده بودند.

حسین؛ دریچه محبت به حق

این ظهور عشق و محبت به حق در کربلا، اصل اساسی حسین ماست. هر انسانی که کربلایی نشود، والله زندگی صحیحی نخواهد داشت. گفت که عاشق شو و روزی کار جهان سر آید ناخوانده نقش مقصود در کارگاه هستی و هیچ عشقی و هیچ عظمتی به اندازه ظهور عشق کربلایی نیست. من آخر سر جمله ام این است که «حسینی» یعنی چه؟ خود دانید، من بیچاره هم خود دانم. ما گاهی در سایه ادعای محبت به حسین نشسته ایم ولی زندگی حسینی نمی کنیم، باید برسید به این که: چنان بستم خیال تو، که تو آمد خرده خرده رفت من آهسته آهسته؛ طرف می گوید: من آنچنان به تمام وجود به تو نظر کرده ام که تو جای من نشستی، و این را شما باید در کربلا ببینید. و حسین دریچه محبت به حق است، و هر کس بخواهد محبت به حق پیدا کند تا زندگی اش معنی پیدا کند باید به دریچه حسین بن علی نگاه کند و لاغیر، و لاغیر. امام زمان هم به حسین بن علی

نظر دارد؛ به امام حسین نظرمی کند تا عشق الهی را در جانش بنشاند، آنوقت می تواند بندگی کند.

عشق نهایی به حق؛ باعث عشق به هدایت خلق

ای کاش من می توانستم دوباره از اول تا حالا حرفهایم را تکرار کنم تا محکم بشود بتوان بروم حرف بعدی. عزیزان! اگر این حرف خوب به جانتان نشست و رسیدید به اینکه دنیا محل امتحان است و باعشق این امتحام ممکن است و با حسین این عشق ممکن است، آنوقت می فهمید محبت به حق که پیدا بشود، این همه مدارای با خلق برای حسین بن علی ممکن می شود.

همانطور که شما می دانید، امام حسین امروز در روز عاشورا دو تا خطبه در کربلا دارد. یکی را اول صبح که لشکر را منضبط می کند، می آید جلوی لشکر عمر سعد می ایستد می گوید. ببینید این عمر سعد در این یک هفته چقدر خباثت کرده است! همه اینها را یادتان باشد. می گوید: **أَيُّهَا النَّاسُ! بِه كَيْ؟** به کی؟ به کوفی ها، با آن همه خصوصیاتشان! **«أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُو قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أُعْظِمَ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ»**. ای مردم! عجله نکنید، به حرفهایم گوش بدهید. من یک وظیفه ای نسبت به شما دارم، می خواهم این وظیفه ام را انجام بدهم، حرفهایم را گوش بدهید بعد هر کاری می خواهید بکنید. این همه مدارا چرا؟! جمله من را نگاه کنید: عشق نهایی به حق باعث می شود که انسان، نهایت مدارا با خلق را برای هدایت خلق به سوی حق انجام بدهد. باید روی این خطبه ها **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** کار کنیم، من

به دوستان بارها عرض کرده‌ام؛ باید ما سالها بنشینیم یک کربلا را تفسیر کنیم. همیشه اهل البیت مظلوم بوده‌اند، در همین کربلا هم مظلوم‌اند، من نمی‌انم کجا بنامش ما فقط ده روز عزارداری کنیم! واقعاً همین هم مصیبت است.

حالا این مرتبه دیگر عمرسعد دورتادور خیمه‌ها را گرفته‌است شیپوزدن را هم شروع کرده‌اند، حالا امام از دل لشکر جلو آمده‌است، یک تکه از خطبهٔ دوم را می‌خوانم. امام می‌آیند شروع کنند به صحبت کردن، شلوغ می‌کنند. امام می‌فرماید: «وَيَلَّكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْفُطُوا إِلَيَّ وَ تَسْمَعُوا قَوْلِي» شما را چه شده‌است؟! وای بر شما! چرا به حرفهایم گوش نمی‌دهید؟! شما که دقیقاً می‌دانید می‌خواهم چی بگویم. بین خودشان زمزمه می‌افتد، می‌گویند هیچی نگویید. می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى السَّبِيلِ الرَّشَادِ. فَمَنْ عَطَانِي، كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِينَ. وَ مَنْ عَصَانِي، كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ». ای عزیزان من! من که دیگر کاری با شما ندارم. من را بپذیرید، نجات‌پیدامی کنید. نپذیرید، بدبخت می‌شوید.

عرضم اینجاست که در این صحنه، این نصیحت‌های امام یک رمز عجیبی دارد! امام مگر قبلش بارها نگفته‌است: «من شهید می‌شوم»؟! پس اصلاً نیامده بگوید من را نکشید، امام یک کلمه از این حرفها نمی‌زند. ظاهراً در آخر خطبهٔ اول است که می‌گوید: آقا یک‌خرد بنشینید فکر کنید چی شده که خون من برایتان حلال شده‌است؟ من کسی از شما را کشته‌ام؟! مالی از شما را از بین برده‌ام؟! این عشق امام حسین به اهل‌ظلم ریشه‌اش کجاست؟! عرض بنده اینجاست: محبت به مسلمانها که جدا،

محبت به غیر مسلمانها (به اعتباری)، به جنایتکارانی مثل اهل کوفه، این محبت در صحنه کربلا از کجاست؟! من اینجور یادداشت کرده‌ام که: همه تلاش امام آن است که آن نور محبت به خدا و آن نور عظمت اسلام که بر جان خودش افتاده است و این همه برکت داشته است، در جان مردم نیز بنشیند.

همانطور که می‌دانید، امام خدا را خیلی دوست دارد پیغمبر خدا را هم خیلی دوست دارد اسلام را هم خیلی دوست دارد، و دوست دارد که اسلام بماند. این را از کجا می‌گوییم؟ از همان اولین صحبت امام در میانه وقتی حرکت می‌کردند بیایند، فرمودند که من حرکت می‌کنم تا سیره جدم بماند. امام! چرا می‌خواهی سیره جدت بماند و خودت شهید شوی؟ برای اینکه اسلام خیلی خوب است، می‌خواهد اسلام بماند. حالا که می‌خواهد اسلام بماند، باید چی بماند؟ باید مردم مسلمان بمانند؛ اسلام که در کتابها نمی‌ماند، اسلام در قلب مسلمین می‌ماند. پس تمام تلاشش این است که این مردم مسلمان بمانند.

آیا از خودتان نمی‌پرسید که «چرا امام این همه بلند می‌شود می‌رود آن گوشه سراغ زهیر بن قین می‌گوید آقا بیا مسلمان بشو»؟ اینجا من یک نکته‌ای عرض کنم خدا کمک کرده است این مطلب را عرض می‌کنم؛ دقت کرده‌اید امام دنبال چه کسانی می‌رود که «به طرف من بیایید»؟ کسانی که اگر به طرف امام بیایند، در سایرین هم مؤثرند، اینها سران قبیله‌های آن زمان هستند. سراغ اینها می‌رود که آقا به طرف من بیایید. من سه نمونه‌اش را عرض می‌کنم:

می رود به طرف زهیربن قین، زهیربن قین از سران کوفه است عثمانی مسلک هم هست. همانطور که می دانید، به طرف امام می آید. وقتی که شهید می شود، قبیله اش هفته ها برایش عزاداری می کنند. زهیربن قین آمد، نتیجه اش چی شد؟ یک پرتوی از هدایتی که که یزید داشت خاموش می کرد، در قبیله اش افتاد.

می رود سراغ عُبَیدالله بن حَرَّجَعَفی می گوید: یا، عُبَیدالله بن حَرَّجَعَفی نمی آید. اما بعد تا آخر آنچنان پشیمان است که بسیاری از تبلیغاتِ کربلا را همین عُبَیدالله بن حَرَّجَعَفی می گوید. این، دو تا، شخصی است به نام ضحاک مُشْرِقی، امام می گوید که بیا به طرف من. می آید، ولی شرط می گذارد؛ می گوید: یا حسین! من تا وقتی در کربلا می مانم که به دردت می خورم. وقتی که فقط چند نفر دیگر هستند که اگر شهید بشوند دیگر تمام است، ضحاک مشرقی می آید می گوید: یا حسین! قرارمان را که یادتان هست؟ امام می فرمایند: درست است، برو. می رود، بعد هم پشیمان می شود خیلی هم پشیمان می شود که رفته است. ولی چون تمام جریان کربلا را با چشم هایش دیده است، غیر امام سجاد یکی از کسانی که جریان کربلا را به تاریخ می رساند، همین ضحاک مشرقی است.

یکی چیز عجیبی است! تمام تلاش امام این است که با شهادتش با حرکاتش با سکناش مردم از اسلام بهره بگیرند. جمله من این است: پیام هدایت گرانه امام آن است که در عصر عاشورا یک مرد تنها با ما حرفهایی دارد؛ بهترین زندگی یعنی تا آنجا که حسین رفت.

شما عزیزان این را مطمئن باشید که؛

گفت:

رو هر که غم دین برگزید باقی غم‌ها خدا از وی بُرید
 امام حسین غم دین برگزید، در نتیجه هدایت جامعه تمام تلاشش شد.
 امام حسین شورِ بندگی داشت، این یک. شور بندگی شور اسلام دوستی
 می آورد، این دو. شور اسلام دوستی شور هدایت خلق می آورد. و شور
 هدایت خلق، بهترین زندگی است.

امام حسین یک کارکرد؛ از طریق هدایت مردم، که مردم مسلمان
 بمانند، بندگی خدا را محقق کرد. این را تا اینجا داشته باشید، حالا
 می خواهم نتیجه بگیریم؛ می خواهم نتیجه بگیرم که اگر کسی عشق الهی
 به جانش افتاد، عشق به هدایت خلق به جانش می افتد. و عشق به هدایت خلق
 باعث می شود که فقط فکر این باشد که مردم را چطوری هدایت کند.

به شما بارها می گویند صله رحم داشته باشید، به شما بارها می گویند
 ارتباطتان با همسایه‌ها را قطع نکنید، چی می خواهند؟ می خواهند ارتباطی
 که موجب هدایت انسانها بشود از بین نرود.

تمام تلاش امام در ظهر عاشورا این است که این کوفی‌ها
 هدایت بشوند. خودش قبلاً گفته است: من شهید می شوم، اول باید این را از
 ذهن مان بیرون کنیم که: امام لوه نمی زند که بماند. قبلش گفته است: «مَنْ
 كَانَ فِينَا بِأَذِلَّةٍ مُّهِجَتَهُ» اگر کسی می خواهد خون قلبش را بریزد، «فَلْيَرْحَلْ
 مَعَنَا» دنبال ما بیاید. حالا که این را گفته است، پس این قضیه
 روشن می شود که این صحنه آرایه‌ها برای زنده ماندن نیست، برای هدایت
 بشریت است.

چرا خون به جای وعظ؟

چه شد که امام حسین دیگر نتوانست با حرف پیامش را برساند؟ اینقدر مردم مشغول دنیا شدند، اینقدر مردم مشغول دنیا شدند که دیگر کسی برای سخنرانی و حرف، گوش شنوا نداشت! آنچنان مشغول دنیا شدند که دیگر کسی برای سخنرانی گوش شنوا نداشت، خون می‌خواست.

شما دقت کرده‌اید، گاهی امروز هم این خطرها هست؛ اگر بگوی آقا بیاید بیست جلسه برویم دین یاد بگیریم، می‌گوید: بابا ولش کن خسته می‌شویم. مردمی که از قرآن و روایت و هدایت و اندیشه دینی خسته بشوند، در اینها خطر حسین‌گشی هست.

بدنه بحث من را از دست ندهید، به قسمت سوم آمده‌ایم. قسمت دوم این بود که عشق به خدا علاقه به هدایت مردم را در جان انسان ایجاد می‌کند، و این را ما در کربلا می‌بینیم؛ حسین می‌خواست تا ابد مردم هدایت بشوند. حرف سوم این است که چه شد که امام حسین به اصحابش می‌فرماید: «دیگر فایده ندارد، باید خون بدهید»؟! می‌فرماید در این شرایط، «لَيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ لِقَاءَ اللَّهِ» مؤمن دیگر باید فکر شهادت باشد. چرا؟ چرا نمی‌شود امام حسین حرف بزنند مردم گوش بدهند؟ برای اینکه اینقدر مشغول دنیا شده بودند که حواسشان در جایی رفته بود که دیگر صدا و سخنرانی و کتاب و درس و بحث به اینها بیدارباش نمی‌داد، فقط باید خون می‌دادند. من عرض این است که مواظب باشید ما طوری مشغول دنیا نشویم که خدای نکرده نتوانیم صدای هدایت امام حسین را بشنویم و دوباره کار به شهادت یک سری از اولیاء الله در جامعه مان بکشد.

«هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي» یعنی چه؟

برای ما بارها گفته‌اند که عصر عاشورا امام فرمود: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي؟» یعنی ای مردم! کسی هست که من را یاری کند؟ یاری کردنِ امام به چیست؟ امام با کربلا می‌خواست چه کاربکند؟ چقدر خوب بود که یک مقداری رو این وقت می‌گذاشتیم. عزیزان من! کاری کرده‌بودند که اسلام خلاصِ خلاص بود؛ یزید، می‌خوارهٔ معروف، مدعی می‌خوارگی بود و کسی نمی‌گفت «چرا؟!» خب پس «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي؟» یعنی ای آدمها! من برای حفظ اسلام و هدایت جامعه، تا اینجا آمده‌ام، بهترین زندگی کردن هم عاشقانه بندگی کردن است حتی با شهادت، «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي؟» آیا شما تلاش می‌کنید این اسلام برای جامعه بماند؟

فرمود که: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا»، مگر در عاشورا چی شده‌است که بقیهٔ روزگار هم عاشوراست؟! معلوم است در عاشورا یک چیزهایی هست. یک زمانی است عاشورا و یک مکانی است کربلا، و یک انسانی است به‌نام امام حسین، این انسان یعنی چه؟ یعنی بنده‌ای که تمام وجودش «خوب امتحان‌دادن» است؛ نامی است ز من باقی و باقی همه دوست. آیا کربلا این بود یا نه؟!

امام برای اینکه خدا کمکش کرده‌است، اینقدر خوب می‌تواند کربلا را به‌صحنه برساند. آنهایی که اهل تحقیق‌اند، همیشه برایشان سؤال است: چرا امام حسین دائم منتظر یک حادثه بود؟! نه آقا، هر عارف سالک بزرگی همیشه منتظر است که بهترین مدد به او برسد و به بهترین شکل

کار کند. امام حسین خیلی تلاش کردند که به بهترین شکل کار کنند، این را داشته باشید، آنوقت برای همین هم می بینید که همیشه منتظر است چطوری این عمل را انجام بدهد که بهترین نتیجه را داشته باشد. برای همین هم نامی است ز من باقی و باقی همه دوست؛ حضرت در واقع تمام وجودش را در اختیار حکم خدا گذاشته است؛ هر چه او بخواهد.

حضرت وقتی در مکه بودند، پیامبر را به خواب دیدند که می فرماید: ای حسین! زود حرکت کن، خدا می خواهد تو را شهید بیند قتیل بیند، یعنی پیامبر دارد خبر می دهد که تو باید شهید بشوی. عرضم اینجاست که در کربلا یک حسین است که تمام وجودش آن است که دین خوب به ثمر برسد، آیا این شایستگی از من و شما نیست که یک کاری کنیم همه وجودمان دین بشود؟!

اضمحلال امیان غیر دینی؛ لازمه حسینی شدن

مطمئن باشید کسی که میلی غیر دین داشته باشد، نمی تواند در مکتب کربلا نتیجه بگیرد. به عنوان مثالی خیلی ساده، همانطور که می دانید، لباس شهرت حرام است، این یک مثال ساده است. لباس شهرت یعنی یک لباسی پوشد که همه به او نگاه کنند، این حرام است. حدود مسأله هشتصد رساله امام می توانید این مسأله را پیدا کنید. حالا خدا گفته است حرام است، حکم خدا این است که تو در صحنه زندگی ات این را بپذیری. خب هوس ما می گوید که حلال است این کار را بکن تا مردم به تو بگویند ماشاء الله. اگر میل خودت را باز نسته کردی و میل خدا را جایش نشاندی، یک قدم

جلو آمده‌ای. میل دوم میل سوم، یک مرتبه شما می‌بینید حُسینی شدید، حُسینی یعنی میلِ خدا در سازمانِ حیات و قلب انسان باشد. از این حسینی شدن کار می‌آید؛ آنوقت است که مزهٔ کربلا معلوم می‌شود آنوقت است که قبلهٔ ما حسین می‌شود.

این آقا حرف بدی نزده‌است، خدا می‌داند آدم بیداری بوده‌است. می‌گوید:

نی خدایی می‌شناسم نی نبی من حُسینی می‌شناسم بن علی
یعنی چی؟ یعنی من از دریچهٔ حُسین به خدا می‌رسم، یعنی الله الله من
حسین الله‌ای‌ام. این آدم‌ها یک چیزی گیرشان آمده‌است.

حالا دقت کنید، دو جور می‌شود به خدا رسید: یکی عشق به خدا و از مسیر حُسین، یکی عشق به حُسین و به سوی خدا، خدا یکی است. اگر به اینجا رسیدیم، همه چی درست می‌شود. «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورًا» هر روز سُرُیان و جریانِ عشق خدا در قلب انسانهایی است که حُسینی‌اند، «وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» و هر زمینی زمینهٔ ظهور بندگی است. زنده‌باد آنهایی که توانستند به حسین اقتدا کنند و توانستند میل خودشان را بازنشسته کنند و میل خدا را در جانشان بنشانند و با عشق به دین خدا و با عشق به خدا تمام تلاششان هدایت و اسلامیت جامعه بشود، اینها حُسینی‌اند. حُسینی کسی است که با عشق الهی تمام وجودش را هدایت جامعه قرار بدهد.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»